

پژوهش‌های باستان‌شناسی

نام خلیج فارس و باستان‌شناسان خارجی

دکتر یوسف مجیدزاده

زمزمه‌های جداسازی بخشهایی از خاک ایران و منضم ساختن آنها به امپراطوری اعراب را در پی داشت. به پیروی از این سیاست، در سالهای ۳۷-۱۳۳۶، در نقشه‌هایی که در سوریه چاپ و به گونه‌ای گسترده در سرزمینهای اعراب پخش کردند، نخستین بار استان خوزستان ایران را «عربستان الارض المحتله» نامیدند. در مقاله «ایران مظلوم»، آقای دکتر نصرالله پورجوادی ضمن نقل مشاهدات سال ۱۳۴۶ خود در شهر دمشق پایتخت سوریه، به همین جریان اشاره داشته‌اند و نوشته‌ایشان حاکی از این بوده است که چگونه سوریه و سایر کشورهای عربی از مدت‌ها پیش استان خوزستان را عربستان نامیده و، در همه نقشه‌های جغرافیایی و کتب درسی، به این بخش از سرزمین ما عنوان عربستان داده بودند.^۲

حزب بعث عراق، پس از رسیدن به قدرت، با ادعای علنی حاکمیت مطلق بر اروندرود، در آوریل سال ۱۹۶۹ (فروردین سال ۱۳۴۸) بحران شدیدی در منطقه پدید آورد، و در پی آن، نیروهای نظامی دو کشور ایران و عراق به حال آماده‌باش درآمدند. اما، در آن زمان، ضعف نظامی عراق اجازه نداد که جنگ درگیرد^۳ و با میانجیگری دولت وقت الجزایر و امضای قرارداد ۱۹۷۵ الجزیره، درگیریها به ظاهر پایان گرفت. اما این قرارداد با مقاصد توسعه‌جویانه عراقیها و پان عربیسمی که از مدت‌ها پیش برای جدا کردن بخشهایی از خاک ایران طرح‌ریزی شده بود منافات داشت. لذا آنها ناشکیبایانه مترصد فرصت برای روشن کردن آتش يك جنگ خانمانسوز بودند که سرانجام بر کشور ما تحمیل شد. دلیلی روشن بر ادعای عراقیها بر سرزمین خوزستان

مقصود از نوشتن این مقاله نه معرفی کتاب خلیج عربی در عهد باستان نوشته دانیل پاتز است، چون این کتاب دوجلدی را آقای کامیار عبدی در شماره اخیر مجله باستان‌شناسی و تاریخ به شرح معرفی کرده است، و نه دفاع از حقانیت تاریخی نام خلیج فارس، چون خواه در دوران رژیم پیشین خواه پس از تأسیس جمهوری اسلامی بارها محققان این معنی را در نوشته‌های خود یا در سمینارهای داخلی به اثبات رسانده‌اند؛ همچنین مقامات مسؤول مملکتی آن را در سطوح بسیار بالا در والاترین مراجع حقوقی جهانی تا سطح سازمان ملل مطرح ساخته و از حق ایران و نام خلیج فارس چنان که شاید و باید دفاع کرده‌اند. قصد نگارنده در اینجا بررسی دلایلی است که در یکی دودهه اخیر انگیزه محققان و ناشران خارجی شده است برای اصرار روزافزون در استفاده از نام «خلیج عربی» به جای «خلیج فارس»، و بررسی راههای جلوگیری از این حرکت مخرب و زیرکانه برنامه‌ریزی شده و یا دست‌کم بی‌اثر کردن آن.

ادعاهای ارضی و تحریف حقایق تاریخی از جانب حکومت‌های عرب منطقه از خلیج فارس تا دریای مدیترانه در نیم قرن اخیر تازگی ندارد و به زمان حکومت جمال عبدالناصر در مصر و سپس حکومت‌های بعثی در کشورهای سوریه و عراق باز می‌گردد. هرچند عبدالناصر در سخنرانیهای شورانگیز خویش، برای نشان دادن وسعت سرزمینهای عربی، از شعار مشهور «من المحيط الاطلسی الی الخلیج الفارسی» (از اقیانوس اطلس تا خلیج فارس) استفاده می‌کرد و مردم این شعارا را با سرود و ترانه نشر می‌دادند، اما پان عربیسم این فرمانروای شهیر مصری

دائرة المعارفی است که به سال ۱۹۷۷ در عراق چاپ و منتشر شد و در آن خوزستان را با رنگی دیگر از ایران جدا کرده و نام آن را عربستان نهاده بودند. این ادعای مالکیت ارضی در تمامی نقشه‌ها و کتب جغرافیایی عراق، اعم از درسی و غیردرسی و رسمی و غیررسمی، به خوبی آشکار است. به قول دکتر پورجوادی، جنگ تحمیلی در حقیقت دست کم از یک نسل پیش در جبهه فرهنگی آغاز شده بود و این تجاوز فرهنگی از طریق تحریف حقایق تاریخی مقدمه تجاوز نظامی اعراب بر خاک ایران بود.^۲ اما تجربه به اعراب نشان داد که اعمال سیاست تجاوز فرهنگی از طریق مطبوعات و انتشارات بومی به قلم نویسندگان عرب چندان موفق نیست و آثار آن از مرزهای منطقه، آن هم سرزمینهای عرب، فراتر نمی‌رود. در حقیقت، جهانیان، به‌ویژه دنیای غرب، کوچکترین توجهی به دیدگاه‌های عراقیها نداشتند. بنابراین، از اوایل دهه ۱۹۶۰ جنگ در جبهه فرهنگی در سطح منطقه گسترش یافت و جبهه دوم در سطح بین‌المللی گشوده شد و، سرانجام، در آغاز دهه ۱۹۷۰، با گشودن جبهه سوم، مقدمات جنگ تحمیلی و سپس تجاوز نظامی به خاک ایران آغاز شد.

چنانکه می‌دانیم، با همه ضایعات جبران‌ناپذیری که این جنگ در پی داشت، خوشبختانه نقشه شوم اعراب برای جداسازی خوزستان از خاک ایران با شکست کامل روبرو شد. از سوی دیگر، تجاوز فرهنگی به صورت تحریف حقایق تاریخی در سطح منطقه بر اثر تلاش‌های دیپلماتیک مقامات مسوول و ارائه مکرر اسناد و مدارک در سازمان ملل بی‌اثر شد و آن سازمان نام تحریف شده «خلیج عربی» را مردود و نام رسمی آن را همچون هزاره‌ها و قرون گذشته «خلیج فارس» اعلام کرد. اما جنگ در جبهه دوم، یعنی تحریف حقایق تاریخی به کمک و به دست محققان و دانشمندان خارجی در سطح بین‌المللی، نه تنها متوقف نشد بلکه روز بروز ابعاد گسترده‌تری یافت و این گسترش تا به امروز نیز همچنان ادامه دارد. در این میان، بزرگترین گروه را باستانشناسان تشکیل می‌دهند که شمار آنها روزافزون است. کار اصلی هر باستانشناس تحقیق درباره فرهنگها و تمدنهای کهن از طریق بررسی فرآورده حفاریات باستانشناسی است و سرزمینهای خاور نزدیک، مانند مصر و سوریه و عراق و ترکیه و ایران، چون مهد تمدنهای باستانی‌اند، از این حیث جاذبه بیشتری دارند و بسیاری از باستانشناسان به تحصیل و تحقیق در این بخش از جهان بشدت علاقه‌مندند. کسب اجازه حفاری در هر یک از این کشورها نیاز به درخواست رسمی دارد و این مجوز تنها برای یک سال، یعنی یک فصل حفاری، معتبر است و اگر باستانشناسی قصد ادامه حفاری در محل مورد نظر را در سال بعد داشته باشد، درخواست کسب مجوز برای حفاری یا بررسی را

باید تجدید کند. تا آنجا که نگارنده اطلاع دارد، بر طبق قوانین و مقررات باستانشناسی در کشورهای خاور نزدیک اجازه حفاری را نه به افراد بلکه به مؤسسات علمی دانشگاهی و موزه‌ها می‌دهند. بنابراین، باستانشناسان، به نمایندگی از آن مؤسسات، رسماً و در چارچوب مقرراتی که هر کشور برای برای خود تعیین کرده است دست به عملیات حفاری می‌زنند. فرض بر این است که باستانشناسی که در رأس یک هیئت حفاری به کشوری می‌رود از تجربه کافی در حفاریات باستانشناسی برخوردار است. از آنجا که امروزه تقریباً همه باستانشناسان در خدمت مراکز آموزش عالی‌اند و در دانشگاهها تدریس می‌کنند، برای آموزشهای صحرائی یک یا چند دانشجوی فارغ‌التحصیل یا مشغول تحصیل در سالهای پایانی دوره‌های فوق‌لیسانس یا دکتری را همراه می‌برند. شرکت در حفاری هم برای استادان و هم برای دانشجویان اهمیت بسیار دارد و واقع برای دوام موقعیت علمی آنها حیاتی است؛ استاد برای ارتقای مقام و تدریس در دانشگاههای معتبر و دریافت حقوق بیشتر و کسب اعتبار علمی و شهرت جهانی، دانشجوی فارغ‌التحصیل برای یافتن کار در دانشگاهها و موزه‌های اروپایی و امریکایی، هر کدام به سهم خود، نیاز به داشتن سابقه و تجربه حفاری، انتشار مقاله و کتاب، شرکت در سمینارها و کنفرانس‌های بزرگ در سطح بین‌المللی دارند. طبیعی است که داعیه‌داران، به‌ویژه جوانان جویای نام، برای تحصیل این مزایا حتی نسبت به بعضی از ملاحظات اخلاقی تقافل کنند.

مقررات و شرایط برای صدور مجوز حفاری تا پیش از سالهای ۱۹۶۰ در همه کشورهای خاور نزدیک کمابیش یکسان بود و فقط بستگی داشت به اعتبار علمی مؤسسه درخواست‌کننده مجوز و تجربه باستانشناس سرپرست هیئت حفاری. در این مقررات از حیث تعیین سهم مؤسسه درخواست‌کننده مجوز و نحوه مطالعه فرآورده حفاریات در پایان هر فصل حفاری قیودی وجود داشت. اما از آغاز دهه ۶۰-۷۰ دولتهای عرب، به نیت گسترش دادن جنگ در جبهه فرهنگی به سطح بین‌المللی، با سیاست کاملاً حساب شده، شرط تازه‌ای بر شرایط پیشین صدور

حاشیه:

(۱) برای مثال، ر.ک. محمدجواد مشکور، سمینار خلیج فارس، تهران، اداره کل انتشارات رادیو، ۱۳۴۱، ج ۱؛ محاکمه خلیج فارس نویسان، انتشارات طوس، تهران، ۱۳۵۷؛ فریبرز بختیاری اصل، «خلیج همیشه فارس»، مجموعه مقالات بررسی خلیج فارس، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، تهران، ۱۳۶۹، صص ۱۵۸-۱۳۵.

(۲) نصرالله پورجوادی، «ایران مظلوم»، نشر دانش، سال هفتم، شماره پنجم، مرداد و شهریور ۱۳۶۶، ص ۳.

(۳) اصغر جعفری ولدانی، «طرحهای تجزیه خوزستان»، مجله سیاست خارجی، سال دوم، شماره ۲، فروردین-خرداد ۱۳۶۷.

(۴) نصرالله پورجوادی، همان، ص ۴.

صحيح آن «خليج فارس» آمده است و تاريخ قديمترين آنها به سال ۱۷۶۴ می‌رسد، نشان می‌دهد که جامعه علمی معتبر غرب در صحت نام «خليج فارس» کوچکترين تردیدی نشان نداده است.^۵ نخستين باستانشناس غربی که «خليج فارس» را «خليج عربی» نوشت تی. جی. بی. بی از مؤسسه مطالعات خاور نزدیک باستان «کارستن نیبور» در کپنهاگ (دانمارک) بود، که گزارش حفريات باستانشناسی خویش در شيخ نشينهای جنوبی خليج فارس در سال ۱۹۶۵ و سپس در سالهای ۱۹۶۶ و ۱۹۶۷ را طی سه مقاله با عنوان «باستانشناسی خليج عربی» در دانمارک به چاپ رساند،^۶ و این درست همزمان با درگیریهای مرزی ایران و عراق بر سر مسئله اروندرود بود. جالب این که همین شخص، در سال ۱۹۶۰، در مقاله مشترکی با پی. وی. گلوب مقاله ردیف ۳۰ از فهرست مقالات گروه اول، نام این آبراه را «خليج فارس» آورده بود. اعراب، که نخستين بار شاهد تأثیر سياست اعمال فشار بر غریبهها بودند و توانستند نام تحريف شده «خليج عربی» را در مقیاس بین المللی وارد مدارک و اسناد تحقیقی کنند،^۷ سياست خود را با برقراری شرطهای مؤکدتر، صرف هزینههای بیشتر، و دادن امتیازات گوناگون به باستانشناسان مجذانه‌پی گرفتند. نتیجه اجرای چنین سياستی را در سالهای دهه ۱۹۷۰ و تا پیش از انقلاب اسلامی ایران بیشتر در سلسله مقالات و کتاب‌ها و نقشه‌های آن دسته از باستانشناسان خارجی می‌بینیم که به ایران راه نمی‌یافتند و خواه و ناخواه تن به خواسته‌های نامشروع اعراب در تحريف نام «خليج فارس» می‌دادند. فهرست کتب و مقالات گروه دوم نشان می‌دهد که در دهه ۱۹۷۰، دست کم در عنوان هفت مقاله باستانشناسی (ردیفهای ۶، ۸، ۹، ۱۱، ۱۲، ۱۶، ۱۸) که در مجلات و مجموعه‌های منتشر شده در ایالات متحده آمریکا و آلمان و انگلستان و اطريش درج گردیده، به جای «خليج فارس»، «خليج عربی» آمده است. بعلاوه، در بسیاری از مقالات و کتب، که در اینجا تنها به چند نمونه از آنها اشاره می‌شود (فهرست کتب و مقالات گروه سوم)، حتی بعضی باستانشناسان و انسانشناسان و مورخان سرشناسی که در آغاز از پیوستن به جبهه اعراب در جنگ فرهنگی با ایران اکراه داشتند، به تدریج به اردوی آنها کشیده شدند. در این باره از جمله می‌توان به هاکس، پست گیت، و لوید (فهرست کتب و مقالات گروه سوم، ردیفهای ۱، ۴، ۵) اشاره کرد که در نوشته‌های خود نام خليج عربی را به کار بردند؛ اما، از آنجا که گویی هنوز به این نام مجعول عادت ندارند، در استفاده از نام «خليج عربی» جانب احتیاط را مراعات می‌کردند. از جمله در کتاب اطلس کهن باستانشناسی هاکس عنوان یکی از فصول «بین‌التهرين، ایران و خليج عربی» آمده ولی در نقشه خليج فارس نوشته شده است.^۸ نکته درخور توجه

مجوّز حفّاری افزودند و هیئتهای درخواست کننده مجوّز برای حفّاری را ملزم به نوشتن نام تحريف شده خليج عربی به جای خليج فارس در تمامی نقشه‌ها و گزارشهای مربوط به حفريات جاری و همه نوشته‌ها یا سخنرانیها کردند. سرپچی از این شرط به معنی محرومیت دایمی از کسب اجازه حفّاری در سرزمینهای عربی بود. در آغاز، باستانشناسان پرسابقه و صاحب نام و آنهایی که در کشورهایی مانند مصر و سوریه کار می‌کردند و محل کار آنها فاصله زیادی از خليج فارس داشت کوشیدند مشکل را دور بزنند و کاری کنند که به استفاده از نام این خليج در متن یا در نقشه نیازی نداشته باشند. اما در باستانشناسی عراق، از آن بالاتر، در سرزمینهای ساحلی و شيخ نشين های جنوب خليج فارس، که گریز از خواسته اعراب میسر نمی‌شد، برخی باستانشناسان برای احتراز از بردن نام خليج عربی، تنها صفت «فارس» را از «خليج فارس» حذف کردند و آن را «خليج» نوشتند. بودند در این میان باستانشناسانی که به طور کلی زیر بار چنین شرایطی نرفتند و سوابق و تجربیات خویش در آن سرزمینها را پشت سر گذاشته برای ادامه کار به کشورهای ایران و ترکیه و سرزمینهای واقع در مشرق ایران روی آوردند. از آن جمله می‌توان پروفیسور دکتر رابرت بریدوود، پروفیسور پییر پینھاس دلوگاز، و دیوید استروناخ را نام برد که عملیات باستانشناسی را در عراق آغاز کردند اما در دهه ۱۹۶۰ به ایران آمدند. سالهای ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ بواقع شکوفاترين دوران مطالعات باستانشناسی، انسانشناسی، دیرين جانورشناسی، و دیرين گیاهشناسی ایران باستان بوده است. می‌توان گفت که نه تنها پایه‌های باستانشناسی نوین و علمی ایران در طی همین دو دهه نهاده شد بلکه کتب و مقالاتی که باستانشناسان ایرانی در سالهای پس از انقلاب نوشته‌اند بدون استثنا مدیون مطالعات و اکتشافات ایرانشناسی همین دوران بوده است.

در عوض، باستانشناسان بی نام و نشان و بی تجربه جوان و از راه رسیده برای تأمین مقاصد اعراب ابزار بس مناسبتری بودند. آنان برای یافتن کار در دانشگاهها یا دوام موقعیت علمی خویش به عملیات حفّاری و نوشتن کتاب و مقاله نیاز داشتند و با این انگیزه، به طیب خاطر حاضر به پذیرش شرایط اعراب بودند، بخصوص که در ازای این خوشخدمتی از امتیازهای گوناگون، مانند دریافت تمامی یا بخشی از هزینه حفّاری، دریافت تمامی یا بخشی از هزینه چاپ برآیندهای حفّاری و جز آن، برخوردار می‌شدند.

نگاهی به فهرست کتب و مقالات گروه اول در مقاله حاضر، که بخش عمده مطالعات درباره خليج فارس به همت محققان خارجی را شامل است و در عنوان تمامی آنها نام این خليج به صورت

نوشته‌هایی که دربارهٔ خلیج فارس منتشر شده است:
گروه اول، با نام «خلیج فارس»:

1. Arrowsmith, A., *Chart of the Persian Gulf. From Original Materials Communicated by Capt. Ritchie, Lieutenant Bartholomew RN. and Others.* London, 1910.
2. Belgrave, C. D., "The Overland Route to the Persian Gulf," *JRCAS* 18 (1931): 562ff.
3. Bent, J. T., "The Bahrein Islands in the Persian Gulf," *PRGS* 12 (1890): 1-19.
4. Berghaus, H., *Geo-hydrographisches Memoir zur Erklärung und Erläuterung der reducirten Karte von Persischen Golf.* Gotha, 1832.
5. Blanford, W. T., "Note on the Geological Formations Seen along the Coasts of Baluchistan and Persia from Karachi to the Head of the Persian Gulf, and on Some of the Gulf Islands," *RGSJ* 5 (1972): 41-45.
6. Börker, C., "Griechische Amphorenstempel von Tell Halaf bis zum Persischen Golf," *Bagdader Mitteilungen* 7 (1974): 45ff.
7. Bowen Jr., R. Leb., "The Pearl Fisheries of the Persian Gulf," *MAJ* 5(1951): 161-180.
8. Boxer, C. R., "Anglo-Portuguese Rivalry in the Persian Gulf, 1615-1635," E. Postgate (ed.), *Chapters in Anglo-Portuguese.* pp. 93-124, Warford, 1935.
9. Buch, P., "Some Aspects of the Diagnostic History of the Sabkha in Abu Dhabi, Persian Gulf," B. H. Purser (ed.), *The Persian Gulf.* Berlin, 1973.
10. Carter, H. J., "Report on Geological Specimens from the Persian Gulf. Collected by Lt. C. G. Constable IN," *JASB* 28 (1859): 41-48.
11. Carter, H. J., "Concluding Report on Geological Specimens from the Persian Gulf," *JASB* 29 (1860): 359-365.
12. Constable, Lt. C. G., "Memoir on the Hydrography and the Knowledge We Posses of the Persian Gulf," *TBGS* 12 (1856): 198-212.
13. Constable, Lt. C. G., "Accounts of the Physical Geography of the Persian Gulf," *TBGS* 15 (1859): 13-15.
14. Constable, Lt. C. G., and Lt. A. W. Stiffe, *Persian Gulf, Gulf of Oman and Makran Coast.* London, 1864.
15. Dalongeville, R. and P. Sanlaville, "Confrontation de datation isotopiques avec les données géomorphologiques et archéologiques: à propos de variations relatives du niveau marin sur la rive arabe du Golfe Persique." O. Aurenche, J. Evin and F. Hours (eds.), *Chronologies in the Near East.* pp. 567-583, Oxford, 1987.
16. Dalryell, Lt. Col. G., "The Persian Gulf," *JRCAS* 25 (1938): 349-364.
17. Danvers, F. C., "The Persian Gulf Route and Commerce," *The Asiatic Quarterly Review* 5 (1888): 384-414.
18. D'anville, B., "Recherches géographiques sur le Golfe Persique, et sur les bouches de l'Euphrate et du Tigre," *Mémoires... de l'Académie royale d'inscriptions et belles-lettres* 30 (1764): 132-197.
19. Deutsches Hydrographisches Institut, *Handbuch des Persischen Golfes.* 5th edn., Hamburg, 1976.
20. Diester-Haas, L., "Holocene Climate in the Persian Gulf," *Marine Geology* 14 (1973): 207-223.
21. During-Caspers, E. C. L., "New Archaeological Evidence for Maritime Trade in the Persian Gulf during the Late Protohistoric Period," *East and West* 12 (1971): 21-55.
22. Evans, G. et al., "Stratigraphy and Geologic History of the Sabkha, Abu Dhabi, Persian Gulf," *Sedimentology* 12 (1969): 145-159.

حاشیه

۵) دربارهٔ متون و نقشه‌های متعلق به محققان عرب و مسلمانان از کهنترین ایام که در همهٔ آنها نام خلیج فارس آمده است، ر.ک. منابع مذکور در پانویس شماره ۱؛ برای مجموعه‌ای از نقشه‌های جهان با نام خلیج فارس، ر.ک. مهندس عباس سحاب، اطلس خلیج فارس، تهران، مؤسسهٔ جغرافیایی و کارتوگرافی سحاب؛ همان نویسنده، «خلیج فارس در نقشه‌های کهن»، مجموعه مقالات سمینار بررسی مسائل خلیج فارس، مرکز مطالعات خلیج فارس، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۶۸، صص ۳۱۰-۳۰۱. همچنین، برای جدولی از نقشه‌های کهن و نام خلیج فارس، ر.ک. فریبرز بختیاری اصل، «خلیج همیشه فارس»، صص ۱۵۵-۱۵۴. ۶) ر.ک. مقالات ردیفهای ۳ تا ۵ از فهرست مقالات گروه دوم. ۷) یادآوری شوم که ده سال پیش از آن تاریخ چارلز بلگریو، از صاحب‌منصبان دولت انگلیس در کشورهای عربی بی‌رمون خلیج فارس، نخستین بار در سال ۱۹۵۵ در مجلهٔ صوت البحرین، خلیج فارس را خلیج عربی خوانده بود و سپس در کتابی به نام ساحل دزدان دریایی مدعی شده بود که امروزه اعراب خلیج فارس را خلیج عربی می‌خوانند. ر.ک.

Belgrave, Ch., *The Pirate Coast*, London, 1966, p. 3.

8) Hawkes, J., *Atlas of the Ancient Archaeology.* Heineman, London, 1974.

9) Lloyd, S., *The Archaeology of Mesopotamia. From the Old Stone Age to Persian Conquest.* Thames and Hudson, London, 1978.

10) Lloyd, S., *Foundations in the Dust.* Thames and Hudson, London, 1981.

11) Moorey, P. R. S., *Ancient Iran.* University of Oxford, Ashmolean Museum, 1975.

12) Moorey, P. R. S., *Ancient Iraq. Assyria and Babylonia.* University of Oxford, Ashmolean Museum, 1976.

این که نیکلاس پست‌گیت اساساً مورخ و یکی از معدود متخصصان سرشناس تاریخ آشوری و بابلی-کلدانی است و از این رو نیازی به حفاری و کسب مجوز حفاری ندارد؛ اما، به پیروی از نام جدیدی که به تدریج در میان باستانشناسان برای خود جایی باز کرده بود، بازچینهٔ این موج جدید شده است. جالبتر از او آقای ستون لوید باستانشناس کهنه‌کار انگلیسی است که نمی‌دانم در قید حیات هست یا نه. وی سالهاست که بازنشسته شده و، اگر در قید حیات باشد، سن او در حدود نود سال است. این باستانشناس-که، صرف نظر از یکی دو کار در ترکیه، بیشتر عمر خویش را در حفاریات و مطالعهٔ فرهنگها و تمدنهای بین‌النهرین باستان، یعنی عراق امروزی، سپری کرده است- در چاپ جدید (۱۹۸۴) آخرین اثر خود که چاپ اول آن به سال ۱۹۷۸ منتشر شده بود برای نشان دادن مراتب قدردانی خویش از عراقیها، که سالیان دراز اجازهٔ فعالیت‌های باستانشناسی در آن سرزمین را به وی داده بودند، یا به تصمیم ویراستاران و ناشران به تبعیت از دیگران، نام مجعول «خلیج عربی» را به جای «خلیج فارس» به کار برده است.^۹ افزون بر آن، در تجدید چاپ (۱۹۸۱) کتاب دیگری از همین باستانشناس که چاپ اول آن در سال ۱۹۴۷ منتشر شده و در نقشهٔ انتهای کتاب نام این آبراه خلیج فارس آمده بود، این نام به خلیج عربی تبدیل شده است.^{۱۰} باستانشناس سرشناس دیگری که تخصص او عمدتاً در زمینهٔ فلز و فلزگری باستان در خاورمیانه است، در جزوه‌های راهنمایی که برای موزهٔ اشمولین نوشته است، در نقشهٔ جزوهٔ مربوط به ایران، این آبراه را «خلیج فارس» نامیده^{۱۱}؛ اما، در جزوهٔ متعلق به عراق، فقط «خلیج» بر آن اطلاق کرده است.^{۱۲} فهرست کردن همهٔ کتب و مقالاتی که در متن یا در نقشهٔ آنها به جای «خلیج فارس» نام تحریف شده «خلیج عربی» یا نامهای «خلیج» یا «خلیج ایران و عرب» (دربارهٔ این دو عنوان در پایین بحث کوتاهی خواهیم داشت) به کار رفته کار بسیار دشواری است و نیاز به مراجعه به فهرست راهنمای همهٔ کتابها و مقاله‌هایی دارد که در زمینه‌های باستانشناسی و انسانشناسی و هنر و تاریخ از سال ۱۹۷۰ تا به امروز چاپ و منتشر شده است. بنابراین، آنچه در اینجا می‌آید چیزی جز مشت نمونهٔ خروار نیست.

با اینهمه، نگاهی به کتب و مقالاتی که از ۱۳۴۹/۱۹۷۰ تا ۱۳۵۷/۱۹۷۸ (پیروزی انقلاب اسلامی) منتشر شده نشان می‌دهد که پانزده فقره از آنها با عناوین خلیج فارس یا مربوط به آن بوده است، به این شرح: سال ۱۹۷۰، یک کتاب؛ ۱۹۷۱، یک مقاله؛ ۱۹۷۲، پنج مقاله؛ ۱۹۷۳، سه مقاله؛ ۱۹۷۴، یک مقاله؛ ۱۹۷۵، یک مقاله؛ ۱۹۷۶، یک مقاله؛ ۱۹۷۷، یک کتاب؛ و سال ۱۹۷۸، یک کتاب. این حجم کار به روشنی آشکار می‌سازد که در

این دهه، هنوز بسیاری از باستانشناسان و محققان در نوشته‌های خویش نام «خلیج فارس» را به کار می‌بردند، و شمار آنان دو برابر شمار نویسندگانی است که نام «خلیج عربی» را اختیار کرده‌اند. اگر دیگر آثاری را که عناوین کتب و مقالات آنها مربوط به خلیج فارس نبوده اما در متن و یا در نقشه‌های خود نام خلیج فارس را به کار برده‌اند به شمار آوریم متوجه می‌شویم که تلاش اعراب درباره‌ی تحریف نام این خلیج به گونه‌ای گسترده خنثی شده و با موفقیت چندانی روبرو نبوده است. به این معنی نیز باید توجه داشت که مطالعات فعال ایرانشناسی در آن دهه رواج داشته و گواه آن عده‌ی شرکت‌کنندگان در سمپوزیومهای مربوط به مطالعات و حفاریات باستانشناسی است که در پایان هر تابستان با شرکت دهها باستانشناس خارجی از کشورهای گوناگون جهان و گروه‌های کثیری از محققان ایرانی در محل مرکز باستانشناسی در تهران برگزار می‌شد و همچنین مقالات باستانشناسی متعددی که با کیفیتی عالی و سطح بالای علمی در این سمپوزیومها قرائت و سپس در مجموعه‌هایی چاپ و در سطح بین‌المللی منتشر می‌شد. رکود فعالیت‌های باستانشناسی ایران در سطح کشور و بین‌المللی طی سالهای اخیر، از یک سو، و آغاز جنگ تحمیلی میان کشور ما و عراق و تشدید فعالیت‌های ضدایرانی همسایگان عرب، از سوی دیگر، به روند کاربرد «خلیج عربی» به جای «خلیج فارس» کمک کرد. تا جایی که از سال ۱۹۸۹ به بعد در هیچ کتاب یا مقاله یا نقشه از آثار محققان خارجی دیگر اثری از نام «خلیج فارس» بر جای نماند و در همه آنها، چه در عنوان و چه در متن، این نام جای خود را به «خلیج عربی» و بعضاً «خلیج ایران» و «عرب» یا «خلیج» داد. نگاهی به فهرست کتب و مقالات متعلق به سالهای پس از انقلاب در گروه‌های سه‌گانه نشان می‌دهد که از سال ۱۹۷۹ تا ۱۹۸۸ تنها هفت مقاله (گروه اول، ردیفهای ۱۵، ۲۴، ۲۵، ۴۳، ۵۰، ۶۱، ۶۲) با عنوان «خلیج فارس» منتشر شده که از میان آنها نویسنده مقاله‌های ردیفهای ۱۵ و ۶۲ در سال ۱۹۹۰ به گروه کسانی پیوسته است که نام «خلیج عربی» را اختیار کرده‌اند (گروه سوم، ردیفهای ۱۴ و ۱۵). پس از آن، از سال ۱۹۸۹ تا ۱۹۹۳، دیگر هیچک از این باستانشناسان حرفه‌ای خارجی «خلیج فارس» را در نوشته‌های خود به کار نبرده است. کسانی چون ویتاقینزی، هاوارد - کارتر، جی.اف. سالیس، اچ. جانسون، جی. تیکسیه، جان اوتس، دیورینگ - کاسپر، بی.ام. بوهرم نیز، در مقاله‌های خویش، به جای «خلیج فارس»، «خلیج ایران و عرب» یا «خلیج» نوشته‌اند.

همچنان که دیدیم برخی از باستانشناسان، که در آغاز نام «خلیج فارس» را اختیار کرده بودند، پس از سالهای انقلاب «خلیج عربی» را به جای آن نشاندهند. در میان این گروه نام‌دو تن

بیش از دیگران جلب توجه می‌کند:

یکی موریسیو توزی، باستانشناس ایتالیایی از دانشگاه رم، که نزدیک به بیست سال در استان سیستان در شهر سوخته حفاری کرده و تمامی تجربیات و شهرت جهانی خویش در باستانشناسی را مدیون ایران و ایرانی است و جز محبت و احترام چیز دیگری از این ملت ندیده است. او بیش از بیست سال در همه نوشته‌ها و نقشه‌های خود نام این خلیج را، آن گونه که باید، «خلیج فارس» نوشته و در همه سخنرانیهای خویش آن را همیشه به همین نام خوانده بوده است. با این همه، در سال ۱۹۸۶، در مقاله‌ای (گروه دوم، ردیف ۲۱)، یک باره تغییر جهت داده و نام معمول «خلیج عربی» را به کار برده است. جالب اینکه آقای توزی، که سالیان دراز ریاست هیئت حفاری محوطه باستانی شهر سوخته را بر عهده داشته، اکنون مشغول آماده ساختن و چاپ حدود سیزده جلد کتاب درباره نتایج این حفاریات است و باید دید که وی در آنها نام این خلیج را چه خواهد خواند. البته این امر تعجب‌زایی را بر نمی‌انگیزد، چه باید توجه داشت که موضوع نام این خلیج تنها برای ما و عربها اهمیت دارد. دیگر آنکه همگان به اصول اخلاق پای‌بند نبوده و برای پیشبرد اهداف خویش نه تنها حاضرند نام خلیج فارس، بلکه نام ایران را نیز عوض کنند. اما همه باستانشناسان خارجی را، که سالها عمر خویش را در کشف تمدنها و فرهنگهای کهن این سرزمین سپری و در راه اعتلای گذشته‌های دور کشور ما ایران موی خود را سپید کرده‌اند، نمی‌توان به یک چوب راند و فرصت طلب و عاری از اصول اخلاقی به شمار آورد. هستند باستانشناسانی که پس از متوقف شدن فعالیت‌های باستانشناسی در ایران نه تنها تن به خواسته‌های اعراب ندادند بلکه حاضر نشدند در هیچ جای دیگری به جز ایران حفاری کنند حتی اگر عملیات حفاری در ایران هرگز در زمان حیات آنها از سر گرفته نشود.

دیگری دانیل پاتز نویسنده همین کتاب دوجلدی خلیج عربی در دوران باستان است که انگیزه نگاشتن این مقاله شده است. این شخص، که امروز در حدود چهل سال دارد، از دوره لیسانس، همراه آقای لامبرگ - کارلوفسکی از دانشگاه هاروارد، در حفاریات تپه‌یحیی در استان کرمان شرکت جست و رساله لیسانس خود را نیز در آستانه انقلاب درباره بخشی از فعالیت‌های باستانشناسی در تپه‌یحیی نوشت. افزون بر آن، گزارش کامل حفاریات تپه‌یحیی در دوره‌های IVC-IVB آخرین اثری است که از وی منتشر شده است. وی که جوانی باهوش، پرکار و جویای نام بود، با پی بردن به این واقعیت که برای خارجیان در ایران دست کم تا مدتی امکان فعالیت باستانشناسی وجود نخواهد داشت، روی به شیخ نشینها آورد که در آن زمان به شدت در پی

23. Fiey, J.-M., "Diocèses Syriens orientaux de Golfe Persique," *Mémorial Mgr. Gabriel Khouri-Sarkis*, pp. 209ff., Louvain, 1969.
24. Floor, W., "A Description of the Persian Gulf and Its Inhabitants in 1756," *Persica* 8 (1979): 163-185.
25. Floor, W., "Pearl Fishing in the Persian Gulf in 1757," *Persica* 10 (1982): 202-222.
26. Ghirshman, R., "Ile de Kharg dans le Golfe Persique," *Artes Asiatique* 6 (1959): 113-115.
27. Ghirshman, R., "L'île de Kharg dans le Golfe Persique," *Comptes rendus de l'Académie d'inscriptions et belles-lettres*, pp. 266ff., Paris, 1958.
28. Ghirshman, R., "L'île de Kharg (Ikaros) dans le Golfe Persique," *Revue archéologique* (1959): 75ff.
29. Glob, P. V., "Danske arkeologer i den Persiske Golf (Danish Archaeologists in the Persian Gulf)," *Kuml* (1960): 213ff.
30. Glob, P. V., and T. G. Bibby, "A Forgotten Civilization of the Persian Gulf," *Scientific American* 23 (1960): 62-71.
31. Haerneck, E., "Quelques monuments funéraires de l'île de Kharg dans le Golfe Persique," *Iranica Antiqua* 11 (1975): 138-145.
32. Hallo, W. W., and B. Buchanan, "A 'Persian Gulf Seal' on the Old Babylonian *Miscellanea* Agreement," H. G. Güterbock and T. Jacobson (eds.), *Studies in Honor of Beno Landsberger on His Seventy-fifth Birthday*, April 21, 1965, p. 206, Chicago, 1965.
33. Hansen, H. H., "Carsten Niebuhr i den Persiske Golf," *Nationalm seels Arbejdsmark* (1962): 135-148.
34. Heim, A., "Die artesischen Quellen der Bahrein-Inseln im Persischen Golf," *Ecologiae Geol. Helvetica* 21 (1928): 1-6.
35. Heim, A., "Die artesischen Quellen der Bahrein-Inseln im Persischen Golf," *Actes S. hébraïque des Sc. nat.* 1972, pp. 152-153.
36. Heude, L. W., *A Voyage up the Persian Gulf and a Journey Overland from India to England in 1817*, London, 1819.
37. Holdish, T. H., "Arabia and the Persian Gulf," *The Geographical Journal* 55 (1920).
38. Hoogerwoord, B. R. C., Keun de, "Die Häfen und Handelsverhältnisse des Persischen Golfs und des Golfs von Oman," *Annalen der Hydrographie und maritimen Meteorologie* 17 (1889): 189-207.
39. Houliani, G. F., "Direct Sailing between Persian Gulf and China in Pre-Islamic Times," *JR* 45 (1947): 157ff.
40. Kassler, P., "The Structural and Geomorphic Evolution of the Persian Gulf," B. H. Burser (ed.), *The Persian Gulf*, Berlin, 1973.
41. Kemball, Lt. A. B., "Memoranda on the Resources, Localities and Relations of the Tribes Inhabiting the Arabian Shores of the Persian Gulf," *Selections from the Records of the Bombay Government* NS 24 (1856): 95-119.
42. Kempthorne, Lt. G. B., "Notes made on a Survey along the Eastern Shores of the Persian Gulf in 1828," *JRGS* 5 (1835): 263-285.
43. Lowick, N. M., "Further Unpublished Islamic Coins of the Persian Gulf," *Studia Iranica* 11 (1982).
44. Mac Cluer, J., *Memoir Concerning the Navigation between India and the Persian Gulf*. Reproduced in A. Dalrymple, *A collection of charts. Plans of ports etc i Navigation*. 18 vols., London, 1786.
45. Miles, B., *The Countries and Tribes of the Persian Gulf*, London, 1919.
46. Orbaran, S., "The Ottoman Turks and the Portuguese in the Persian Gulf, 1534-1581," *Journal of Asian History* 6 (1972): 45-87.
47. Pelly, Lt.-Col. L., "On the Geographical Capabilities of the Persian Gulf as an Area of Trade," *PRGS* 8 (1864): 18-21.
48. Pelly, Lt.-Col. L., "Remarks on the Pearl Oyster Beds in the Persian Gulf," *TBGS* 18 (1867): 32-35.
49. Philby, H. St. J. B., "Across Arabia: From the Persian Gulf to the Red Sea," *The Geographical Journal* 56 (1920): 466ff.
50. Piacentini, V. F., "L'aperta di potere Sassanide sul Golfo Persico fra leggenda e realtà," *Clio* 20 (1984): 209ff.
51. Picard, C., "Les Marines de Néarque et le relais de l'expédition d'Alexandre dans le Golfe Persique," *Revue Archéologique* 53 (1961): 64ff.
52. Pilgrim, G. E., "The Geology of the Persian Gulf and the Adjoining Portion of Persia and Arabia," *Memoirs of the Geological Survey of India* 34 (1908): 1-177.
53. Prins, A. H. J., "The Persian Gulf Dhows: Two Variants in Maritime Enterprise," *Persica* 2 (1966): 1-18.
54. Purser, B. H., (ed.), *The Persian Gulf*, Berlin, 1973.
55. Rao, S. R., "A 'Persian Gulf Seal' from Lothal," *Antiquity* 37 (1963): 96-99.
56. Rashid, S. A., "Ein Frühdynastische statue von der Insel Tarut in Persischen Golf," D. O. Edzard (ed.), *Gesellschaftsklassen im Alten Zweistromland und in den angrenzenden Gebieten*. (XVII), Rencontre Assyriologique internationale, München, 29 Juni bis 3. Juli 1970) pp. 159-164, Munich, 1972.

حاشیه

13. Theophrastus, *De Causis Plant.* 2. 5. 5.
 - 14) Kent, R. G., *Old Persian*. (American Oriental Series, 33) American Oriental Society, NewHaven, Connecticut (2nd. ed. revised), 1953, p.147.
 - 15) Dietrich, A., «Arabic Sinus», *Der Kleine Pauly I*. Berlin, 1979, p. 485; Smith, W., (ed.), *Dictionary of Greek and Roman Geography I*. London, 1854, pp. 182-183.
 - 16) Bowersock, G. W., «The Greek-Nabataean Bilingual Inscription at Ruwwafa, Saudi Arabia», G. Bingen; G. Cambier, and G. Nachtgeral, (eds.), *Le monde grec: Hommages à Claire Preaux*. Brussels, 1975, pp. 518-520.
- برای مجموعه‌ای از نقشه‌های جهان با نام «پرسیکوس سینوس» (خلیج فارس) و «عربیکوس سینوس» (دریای احمر)، رک. سحاب، اطلس خلیج فارس.

یافتن هویت ملی و گذشته تاریخی برای خود بودند. بی‌گمان، بدون شرکت در حفريات باستانشناسی احتمال پیشرفت برای پاتر وجود نداشت. او، که به خوبی از این واقعیت آگاه بود، خود را در بست در اختیار اعراب گذاشت، تا سرانجام، در مؤسسه مطالعات خاور نزدیک باستان کارستن نیبور کهنه‌ک (دانمارک) به سمت معلم حق‌التدریسی به خدمت درآمد و اخیراً خبر یافتیم که پس از نوشتن اثر یادشده به دانشگاه سیدنی در استرالیا راه یافته و در آنجا به تدریس مشغول است.

اختیارکنندگان نام «خلیج عربی» برای مشروعیت بخشیدن به این نام مجعول دست به سندسازی و تحریف مدارک تاریخی زده‌اند و به تئوفاستوس (حدود ۲۸۷-۳۷۱ ق م) استناد می‌کنند که در زمان فرمانروایی سلوکوس اول می‌زیست و دو عنوان «دریای سرخ» (Erythra thalatta) و «خلیج غربی» (Arabikos) را به کار برده است.^{۱۳} اما تردیدی نیست که تئوفاستوس در استفاده از این دو عنوان دچار اشتباه شده و این دو نام را که متعلق به «دریای احمر» بوده در مورد خلیج فارس به کار برده است. این اشتباه یا از بیخبری کامل او از جغرافیای منطقه و یا از تعبیر نادرست در وصف دو آبراه مذکور ناشی شده است. خلیج فارس، دریای سرخ و دریای عرب (بحرا احمر) را جغرافیدانان و مورخان یونانی نخستین بار پس از لشکرکشی‌های اسکندر به آسیا و آفریقا معرفی کردند و احتمال اشتباه در اطلاق این نام‌های جدید بر مصداق واقعی آنها در آن روزها امری طبیعی بوده است. زیرا پیش از آن ایرانیان نام خاصی برای خلیج فارس نداشتند و به همین دلیل داریوش، شاهنشاه هخامنشی، در کتیبه سوئز در اشاره به آن می‌گوید: «... من یک پارسی‌ام از سرزمین پارس. من مصر را متصرف شدم. فرمان دادم این کانال را از رودخانه‌ای به نام نیل، که در مصر جاری است، به دریایی که از پارس آغاز می‌گردد حفر کنند».^{۱۴} افزون بر آن، در عصر باستان همه لاتینی‌زبانان همیشه و بدون استثنا «عربیکوس سینوس» (Arabicus Sinus، دریای عربی) را برای دریای سرخ یا دریای احمر^{۱۵} و «دریای فارس» (Persicus Sinus) را برای خلیج فارس^{۱۶} به کار می‌برده‌اند. از آن جمله‌اند: اراتوس تنس (Eratosthenes) (۲۰۲-۲۸۴ ق م)، جغرافیدان عصر هلنی، که خلیج فارس را پرسیکوس کولپوس (Persikos Kolpos، خلیج فارس) نامیده؛ فلاویوس آمیانوس (Flavius Amianus)، مورخ یونانی قرن دوم میلادی (سال مرگ در حدود ۱۷۰ میلادی) که در کتاب آنابازیس آن را پرسیکون کایتاس (Persikon Kaitas، خلیج فارس) خوانده؛ و استرابون، جغرافیدان یونانی (۶۴ ق م تا ۲۴ م)، که مناطق عرب نشین را سرزمین‌های میان خلیج فارس و خلیج عرب (بحرا احمر) وصف کرده است.

اما برخی از باستانشناسان که «خلیج فارس» را «خلیج ایران و عرب» می نامند، چنین وانمود می سازند که با انتساب شمال این آبراه به ایران و جنوب آن به اعراب میانه را گرفته اند و بیطرفانه عمل می کنند. کسانی که آن را صرفاً «خلیج» می نامند نیز به خیال خود مشکل را دور می زنند. بهترین شاهد مثال در این باره شکایت آقای دکتر مسعود آذرنوش باستانشناس ایرانی مقیم بلژیک است از آقایان پال برنارد و فرانتس گرنه، باستانشناسان عضو مرکز ملی پژوهشهای علمی فرانسه (CNRS) و برگزارکنندگان کنگره تاریخ ادیان آسیای مرکزی در دوران پیش از اسلام، که در مقاله ایشان «خلیج فارس» را به «خلیج» تبدیل کرده بودند.^{۱۷} ایشان نخست قصد داشتند شکایت خویش را در یکی از نشریات فرهنگی ایرانشناسی در خارج منتشر کنند ولی، از آنجا که هیچیک از مسؤولان این نشریات حاضر به چاپ کردن آن نشدند، به اجبار آن را در یکی از نشریات فارسی زبان در داخل ایران منتشر کردند.^{۱۸} ویراستاران مجموعه سخنرانیهای کنگره مذکور که در نقشه مربوط به مقاله دکتر آذرنوش دست برده و در آن «خلیج فارس» را به «خلیج عربی» تبدیل کرده بودند، در پاسخ به اعتراض کتبی نویسنده مقاله چنین توضیح داده اند: به خوبی آگاهید که، همان گونه که اصطلاح خلیج عربی برای پژوهشگران ایرانی غیر قابل قبول است، اصطلاح خلیج فارس را نیز کشورهای عرب رد می کنند. در اینجا اینکه از دیدگاه تاریخی حق با چه کسی است به حساب نمی آید. اگر بخواهیم گردهماییهای بین المللی را امکان پذیر سازیم... باید... بیطرفترین اصطلاحات را به کار بریم^{۱۹}

اما در مورد اطلاق نام «فارس» بر این خلیج اسناد و مدارک تاریخی کاملاً قاطع است و در این معنی جای هیچ تردید و بحثی نیست. نئارکوس (Nearchus) طول سواحل خلیج فارس را ۲۰۰۰۰ استادی (در حدود ۳۵۰۰ کیلومتر) ثبت کرده است که هر دو ساحل شمالی و جنوبی آن را در بر می گیرد. پس از وی همین رقم را آگاتمروس (Agathemeros)، بطلمیوس، و آمیانوس مارسلینوس (Ammianus Marcellinus) برای طول سواحل خلیج فارس ذکر کرده اند. اما پلینی (Pliny) پس از اراتوس تیس مجموع طول دو ساحل خلیج را ۲۵۰۰ میل رومی (در حدود ۳۷۰۰ کیلومتر) نوشته است. البته امروزه می دانیم که طول خلیج فارس در سواحل ایران ۱۰۲۰ کیلومتر و در سواحل عربی ۱۷۴۲ کیلومتر و در مجموع ۲۷۶۲ کیلومتر است.^{۲۰} بنابراین، همه جغرافیدانان و مورخان لاتینی زبان و، به عبارت دیگر، تمام منابع غربی هر دو ساحل ایرانی و عربی این خلیج را از فارس (ایران) می شناخته اند و آن را به همین نام خوانده اند. در نتیجه «خلیج عربی»، «خلیج ایران و عرب» یا «خلیج» اسامی تحریف سدهای

بیش نیستند و فاقد اعتبار تاریخی اند.

سند بحث انگیز دیگری درباره نام «خلیج فارس» عبارت «ورتازیکان» در بند ۲۵ بندهش است که می گوید: «شهرستان حیره را شاپور پسر اردشیر ساخت (و) مهرزاد را، که مرزبان حیره بود، بر ورتازیکان گماشت». ژوزف مارکوارت این عبارت را «خلیج فارس» ترجمه کرده است.^{۲۱} و مترجمان دیگر، به تقلید از او، و نیز دکتر مهرداد بهار و دکتر سعید عریان آن را با «خلیج فارس» تطبیق داده اند.^{۲۲} اما دکتر احمد تفضلی ورتازیکان را «دریاچه تازیان» ترجمه کرده و احتمال می دهد که همان دریاچه بطیعه (بطایع) یا النجف در مغرب ایران باشد.^{۲۳} وی می گوید که «خلیج فارس» هرگز «دریاچه تازیان» نامیده نشده است.^{۲۴} از سوی دیگر، دکتر ماهیار نوایی، هر چند نظر خود در این باره را در جایی منتشر نکرده است، «ورتازیکان» را شط العرب (اروند رود) می خواند،^{۲۵} و دکتر کنایون مزادپور برای واژه «ور» مصداقی غیر از دریاچه قایل است و آن را به احتمال آگیری می داند که از آب دریا پدید آمده باشد.^{۲۶} و این تعبیر با نظر دکتر نوایی موافقت دارد. او در پاسخ به کسانی که «ورتازیکان» را «خلیج فارس» می خوانند می گوید که در زبان پهلوی برای خلیج واژه «خور» وجود داشته است و، بنابراین، اگر در بندهش منظور خلیج فارس می بود می بایست آن را دست کم «خورتازیکان» می خواندند.^{۲۷} چگونه می توان پذیرفت ایرانیان، به ویژه موبدانی که تازیان با آیینی نو بر آنها مسلط شده اند و مجبورند برای حفظ دین و آیین خویش جزیه بپردازند، نام خلیجی را که همگان، دست کم از قرن چهارم پیش از میلاد، فارس خوانده بودند به اعراب نسبت دهند. بنابراین، به احتمال قریب به یقین، «ورتازیکان» نه به خلیج فارس بلکه، آن گونه که دکتر تفضلی معتقد است، به دریاچه بطیعه (بطایع) یا النجف در مغرب ایران یا، آن چنان که دکتر ماهیار نوایی و دکتر کنایون مزادپور معتقدند، به شط العرب (اروند رود) یا نظیر آن اطلاق می شده است.

اما باید دید که این اسامی تحریف شده از دیدگاه چه کسانی فاقد ارزش و اعتبار تاریخی است. چنانچه تصمیم گیری در این باره تنها مربوط به ما می بود که این امر نیازی به برگزاری سمینارها و نوشتن کتاب و مقاله در اثبات حقانیت نام «خلیج فارس» نداشت، زیرا، به گمان من، در تمامی جهان حتی یک ایرانی هم وجود ندارد که حاضر باشد «خلیج فارس» را «خلیج عربی» بخواند. بنابراین، بحث ما ناظر است به محافل و افرادی که می توان آنها را در سه گروه جای داد: (۱) مراجع جهانی مانند سازمان ملل و یونسکو؛ (۲) دانشمندان و محققان در رشته های گوناگون علوم انسانی مانند تاریخ، جغرافیا، مردمشناسی، انسانشناسی و باستانشناسی؛ (۳) عامه مردم در مورد گروه



پرو، شہ گاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی



پرو، شہ گاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی



پرو، شہ گاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی